نگاه

پوران شریعت‌رضوی درگذشت

• **شرق:** «علی بسیار مغرور و متکی به نفس بود. مـن باید کنار چنین مردی زندگـی می‌کردم». این بخشی از توصیف پوران شـریعت‌رضوی، همسر علی شـریعتی از اوست. همسر شریعتی دیروز به علت سکته مغزی درگذشت. سرگذشت او بسیار شبیه سیمین دانشـور بود. درباره هردو می‌گویند که در پرتو چهره سیاسـی همسران مشهور خود آن‌طور که باید و شـاید دیده نشـدند. اگرچه یک نکتـه خالی از تأمل نیسـت و آن هم اینکه پوران مانند سـیمین در عرصه نوشـتن آنچنـان فعال نبود. شـریعت‌رضوی هم مانند سـیمین دانشور دکترای زبان و ادبیات داشـت. از دانشگاه سوربن فارغ‌التحصیل شد. موضوع تز او که در سال ۱۹۶۳ به راهنمایی ژیلبـر لازار از آن دفاع کرد، توصیف طبیعـت در شـعر تغزلی فارسـی در قرن هفتم است. او خواهر مهدی شریعت‌رضوی، یکی از سه دانشـجویی بود که در حمله نیروهای امنیتی به دانشگاه تهران در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ کشته شد.

پوران شـریعت‌رضوی فرزند حاج علی‌اکبر و پـری در آبان‌ماه ۱۳۱۳ متولد شـد. پدرش تاجر و اصالتا خراسـانی بود، اما خانواده شریعت‌رضوی بـه تهـران کوچ کـرده و بچه‌ها در همین شـهر به مدرسـه رفته بودند. آنها در مشـهد هم خانه داشـتند. پوران شـش برادر و یک خواهر داشت. در هفت‌سالگی یکی از برادرانش را از دست داد. علی‌اصغر شـریعت‌رضوی حین دفاع از مرزهای ایران در مقابل ارتش متجاوز شـوروی در سـال ۱۳۲۰ در آذربایجان جان باخته بود. در سال ۱۳۳۴ وارد دانش‌سـرای عالی تهران شـد و تحصیل در رشته ادبیات فرانسه را برگزید. با افتتاح دانشکده ادبیات در مشهد به تصمیم پدرش و برخلاف میل باطنی خـود، در حالی که دو مـاه در کلاس‌های دانش‌سـرای عالی حضور یافته بود، وارد کلاسی شد که علی شـریعتی یکی از دانشجویان آن بود. شـریعتی در سال ۱۳۳۶ به پوران پیشنهاد ازدواج داد که پوران به این پیشـنهاد با این اسـتدلال که قصد دارد بـا مردی تحصیل‌کـرده ازدواج کند و قبل از ازدواج باید تحصیلات دانشـگاهی خود را به پایان برسـاند، جواب رد داد. پس از حدود یک سال تلاش علی شریعتی این دو در ۲۴ تیر ۱۳۳۷ با یکدیگر ازدواج کردند.

معروف‌ترین نماد و نمود بازمانده از زندگی این دو نفر در کتاب «طرحی از یک زندگی» و «برسـد به دسـت پوران عزیزم» است. اولی روایت پوران از علی اسـت و دومی نامه‌های علی شریعتی به پوران.پـوران شـریعت‌رضوی در این کتاب درباره سرخوشی‌ها و سـختی‌های زندگی با کسی چون علی شـریعتی حرف زده اسـت. او معتقد بوده که آشـنایی با علی، نقطه عطف زندگی‌اش بوده و دربـاره‌اش گفتـه بـود «... یک بار سـر کلاس، یکی از اسـتادها به مـا گفت: شـماها می‌دانید یکی از همکلاسـی‌هایتان فرد دانشـمندی است که نویسـنده کتاب ابوذر اسـت؟ بعد گفت آقای شریعتی بلند شوید تا همکلاسـی‌ها با شما آشنا شـوند. من برگشـتم پشـت سـرم را نگاه کردم، پسـری آخـر کلاس ایسـتاده بود کـه خیلی هم شـیک‌پوش نبود. لبـاس پیش‌پاافتـاده‌ای به تن داشـت. علی خیلی متواضع بود. ایـن اولین بار بود کـه او را دیدم. یک بار دیگـر زنگ تفریح بود و اسـتاد غلامحسین یوسـفی برای هر کدام از ما کار تحقیقی داد. مسـعود سعد سلمان، هم‌قرعه من بود. من تـوی خط ادبیات نبودم. گفته بود به «برهـان قاطع» مراجعه کنید، مـن هم گفتم این «قاطع برهان» را از کجا تهیه کنم. دیدم پسری از پشـت سرم گفت کتاب «برهان قاطع» را من دارم و به شـما می‌دهم؛ علی بود».در کتاب «برسد به دسـت پوران عزیزم» اما ما روایت یک سویه علی از پـوران را داریـم و نامه‌های پـوران به علی در دسترس نیست.پوران شـریعت‌رضوی گفته بود: «نامه‌های من محفـوظ نمانده اما نامه‌های علی را من حفظ کردم. شـاید هم دلیلش این است که من در ایران بودم و در خانه پدری امکان نگهداری داشـتم و علی در خانه دانشـجویی و چندین بار اسباب‌کشـی...».او از سـختی‌های زندگی با علی شـریعتی هم گاه گفته اسـت امـا در واکنش به این سـؤال که آیا هیچ وقـت در فکر پا پی طلاق از او بوده گفته اسـت: «هیـچ وقت به طلاق فکر نکـرده‌ام. نه من نـه علی. ما در عیـن همه این مشقت‌ها و کشمکش‌ها دوسـتان خوبی بودیم. زندگی با علی اگرچه آسان نبوده اما کنار او بودن لذت‌هـای خودش را هم داشـته اسـت هرچند متفاوت با شـادی‌های روزمره. از زندگی مشترک علی‌رغم سـختی‌ها و اضطراب‌هایی که به دنبال داشـت، لحظات شـاد و ناب و زیبا هم به یادگار مانده اسـت. به‌خصوص که این راه را من انتخاب کرده بودم و ازدواجمان به‌نوعی سنت‌شکنی بود و برایم محترم. برگشتی ممکن نبود».پوران درباره وفاداری در زندگی مشترکشـان هم گفته اسـت: «من کاملا به وفاداری او و به عشـق و علاقه‌اش اعتماد داشـتم. البتـه احترامی که بـرای خود، موقعیت اجتماعـی و نام خانوادگی‌اش قائل بود نیز مانع از هرگونه لغزش می‌شد. از همه مهم‌تر نگاهش به عشـق و دوستی جدی‌تر از آن بود که هر وسوسه‌ای ممکن باشد. الان یادم نیست که در جواب این شـوخ‌طبعی علی چه پاسخی داده‌ام اما به نظرم می‌رسـد گفته باشـم اگر از دسـتت برمی‌آید انجام بده...».

گفت‌وگو با عباس عبدی ۱۶ سال بعد از طرح ایده خروج از حاکمیت

تجربه شکست، خطر نیست

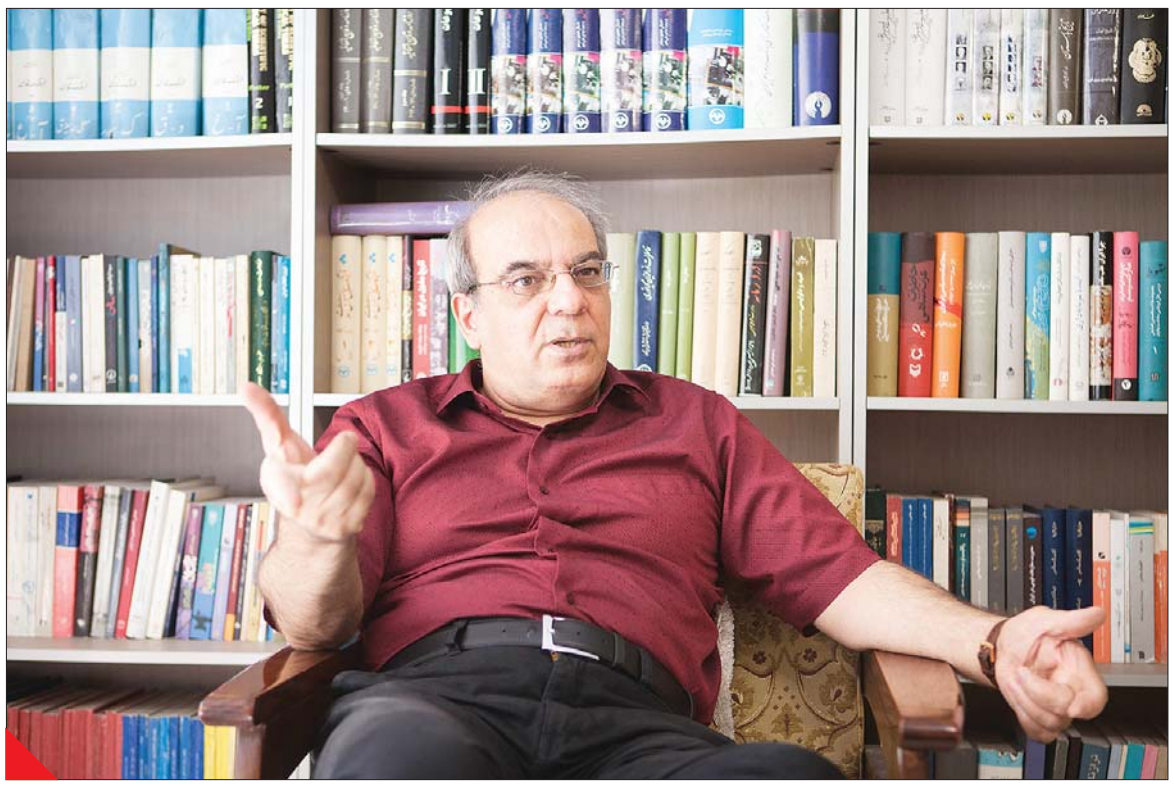

عکس: عباس کوثری،شرق

پوریا عالمی: این قلم بیشـتر به طنزنویسی شناخته می‌شـود، اما گاهی به فراخور موضوعات و التهاب اجتماعی، آثاری غیرطنز در مطبوعات منتشـر کرده است؛ از جمله یادداشـتی خطاب به فهرست امید در ۱۰ اسـفند ۱۳۹۴ که خطاب به محمدرضا عارف در روزنامه «شرق» نوشته شد و در آن، مسئولیتی را که مردم بر دوش عارف و فهرست امید گذاشته‌اند و دلیل حضور ایشان در مجلس، یادآوری و تأکید شد. از همین دسـت یادداشـت‌های انتقادی نسبت به وضعیت موجود، هفته پیش «تجربه‌ای که شکست؛ یا چرا باید از دولت امید و فهرسـت امید، اسـتعفا مطالبه کرد؟» در اینترنت منتشـر شـد، چون عملا امکان انتشار مطبوعاتی نداشت. این نگاه و آن مقاله نقدهایی را به همراه دارد، از جمله اینکه در شرایط فعلی انتقاد از دولت و فهرست امید مجلس صحیح نیست و این شرایط با چنین دست‌فرمانی پیچیده‌تر خواهد شـد یا اصولا پیشـنهاد جایگزین چیست؟ به همین دلیل و برای بررسـی اندازه سهم جامعه، حاکمیت و دولت و همچنین بررسـی مسـئولیت فـردی و عمومی اهل رسـانه و جامعه در وضعیت موجود، با عباس عبدی، روزنامه‌نگار، پژوهشـگر و فعال سیاسـی، گفت‌وگو کردم. عبدی در یادداشت «اسـتخوان لای زخم تا کـی؟» در ۲۰ تیر ۱۳۸۱ در روزنامه نوروز خطاب به محمد خاتمی، رئیس‌جمهور وقت، انتقاداتی برشـمرد و عملا ایـده «خروج از حاکمیـت» را مطرح کـرد که منجر بـه بحث‌های فراوانی شد. امروز ۱۶ سال بعد از آن یادداشت آیا کوه یخ امید نیز در حال آب‌شدن است؟

ایراد اصلی‌ای که بـه مطالبه جدی از دولت امید و فهرست امید گرفته می‌شود این است که دولت و مجلس در وضعیت ثبات به‌سر نمی‌برند و نبایـد آنان را نقد کرد یا پاسـخ‌گو دانسـت، چون شرایط کشـور فقط محصول دولت آقای حسن روحانی و فهرسـت امید مجلس نیست و از طرفی جناح مقابل و صداوسـیما و تریبون‌ها هم به دولت فشـار می‌آورند، امـا فکر می‌کنم امروز مسئله مهم‌تر از این حرف‌هاست و اساسا موضـوع اصلاح‌طلبی چیسـت و اصلاح‌طلب کیسـت موضوعی از موضوعیت‌افتاده است. آیا انتقاد از دولت و مجلـس در زمان‌های مختلف حد و اندازه‌های مختلف دارد؟ یعنی اگر جریانی (در اینجا همسو با رسانه‌های مستقل) در مصدر قدرت بنشیند مصون از پاسخ‌گویی است؟

برداشـت خودم این نیست که کلا بشود نقد را با چنین توجیهاتی تعطیل کرد. دلیلش هم این است کـه نقد به منزله اقدام علیه یک جریان یا سـازمان نیسـت، بلکه کمک می‌کند به آن. تـا وقتی که این نگاه را پیدا نکنیم فکـر می‌کنم هیچ‌گاه نمی‌توانیم نقـد مؤثر و جامعه نقدپذیر داشـته باشـیم، اما در مـورد وضع فعلی قطعـا بخشـی از نکاتی که در تحلیل وضعیت گفته می‌شـود درست است؛ یعنی حکومت یک کل واحد اسـت. این‌طوری نیست که یک بخش را بگیریـم و بگوییم همه تقصیرات مال این اسـت و باقـی بخش‌ها را بگذاریـم کنار یا یک بخش را بگیریم و متمرکـز به تقصیراتش بپردازیم و به خصوصیات دیگرش یا به نقد دیگران نپردازیم، ولی از جهت دیگر این ایراد درسـت نیسـت، چون روزی که این دولت بر سر کار آمد، به‌هرحال بخشی از این مشـکلات را می‌دانستند. مثل ماشین نو است که می‌خریم و گارانتی دارد و قرار اسـت به بهترین وجه کار کند. طبیعی اسـت که اگـر از ابتدا خراب باشـد یا کار نکند باید مراجعه کنیم و توقع داشـته باشیم که کارخانه سـازنده آن را تعمیر کند و به ما پس بدهد. در این حالت تقصیری متوجه ما نیست، ولی وقتی شما یک ماشین دست‌چندم را می‌خرید و از ابتدا مشکلاتش معلوم است، در ادامه نمی‌توانید وضعیـت ناکارآمـد آن را به مشـکلات اولیه ربط بدهید و سـلب مسـئولیت کنید. به‌هرحال باید به ایـن موضوع از ابتدا توجه می‌شـد؛ یعنـی یا نباید خودروی دست‌چندم می‌خریدید یا باید مسئولیتش را بپذیریـد و در جهت بهبود ماشـین دسـت‌چندم قدم بردارید، چون این تعمیـرات از وظایف خریدار اسـت. من فکر می‌کنم دولت و مجلس منبعث از کنش اصلاح‌طلبان وضعیتشـان این‌طوری اسـت که یک ماشـین دست‌چندم خریدند با انواع و اقسام مشـکلات. مردم هم همین‌طـوری فکر کردند و در همیـن چارچوب رضایـت دادند و به یک ماشـین دسـت‌چندم رأی دادند. حالا قرار نیست که دولت و مجلس کارهای شق‌القمر کنند، اما باید در همین حد هم مسـئولیت‌پذیری داشته باشند و نمی‌توانند همه‌چیز را تعلیق به ناکارآمدی و مشکلات دیگران کننـد. وقتـی خودرویی را از ابتـدا معیوب خریدند حـالا نباید توقع داشـته باشـند این خـودرو مثل خودروی صفـر کار کند. بنابرایـن از این حیث باید دولـت و مجلس در حدود قابل انتظار پاسـخ‌گو و مسئولیت‌پذیر باشند.

ایـده‌ای که وجـود دارد، اهمیـت «تجربه شکسـت» برای یـک جامعه اسـت. می‌توان گفـت چیزی که جامعـه را یکدسـت می‌کند و قوام می‌بخشـد تجربه‌های جامعه در ساختن و به‌دست‌آوردن و پیروزی است؛ مثل تجربه‌های پس از مسابقات ورزشی بین‌المللی یا جشن‌های ملی. چیزی که باعث سست‌شـدن و فروریختن تاروپود جامعه می‌شود «تجربه شکست عمومی» است؛ مثل شکست‌های ورزشـی بین‌المللی یا محدودکردن جامعه. ازهمین‌رو به نظر می‌رسـد برای فروپاشیدن یک پیکره اجتماعی، کافی است تجربه شکست ایشان را مخدوش کنید. آیا تجربه شکسـت عمومی وجـود دارد؟ و آیا این تجربه ارزشمند است؟ و مخدوش‌کردن تجربه شکست اجتماعـی، می‌تواند منجر به یـأس و در نهایت فروریختن پیکره اجتماعی شود؟

به نظـرم میان شکسـت ورزشـی و شکسـت اجتماعـی قدری تفاوت وجود دارد. شکسـت‌های ورزشـی معنای روشـنی دارند؛ مثلا وقتی تیم ملی برزیـل در جـام جهانـی از تیم ملـی آلمان هفت گل خورد، کامـلا غیرمنتظره بود؛ آن‌هم در کشـور خودشـان؛ اما شکست‌های اجتماعی لزوما این‌طور نیستند. بسیاری از شکسـت‌ها و نه لزوما همه آنها را می‌تـوان تبدیل به یک فرصت کـرد؛ آنچه خطر است، شکست نیست، ناامیدی از آینده است. اگر ما نتوانیم روزنه‌ای به آینده باز کنیم یا امیدی به آینده نداشته باشیم، آن است که موجب فروریختن پیکره اجتماعی می‌شود. بنابراین باید برای پیداکردن امید به آینده دریچه‌ای گشـود. اگر امید به آینده را زنده نگه داریم، هیچ شکسـتی به‌خودی‌خـود اهمیتی ندارد و هر شکستی می‌تواند فرصت تلقی شود.

آیـا می‌تـوان ایـن دسته‌بندی کلی را قائل بود که حـدود ۱۹ میلیون نفری که در انتخابات سال ۱۳۹۲ به حسن روحانی رأی دادند، بخشـی از جمعیت ۱۳ونیم میلیون نفری سـال ۱۳۸۸ بودنـد؟ و می‌تـوان نتیجه گرفت تجربه شکسـت این جمعیت در سـال ۱۳۹۲ با تزریق یک پیـروزی مختل شد؟

بعیـد اسـت ایـن نـوع تقسـیم‌بندی‌ها و بازی‌کردن با عدد و ارقام مشکلات ما را حل یا به سوی آینده راهگشایی کند. هر جامعه‌ای بر حسـب شـرایطش در برابر وقایع، واکنشی از خودش نشـان می‌دهد؛ این واکنش نیز آنی و لحظه‌ای نیست و بخش بزرگی از آن در طول زمان شکل می‌گیرد. رفتار ما در سال ۱۳۹۲ واکنشی لحظه‌ای نبود و ریشـه آن در مجموعه فرایندهایی اسـت که در سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ شکل گرفت و این تجربه را بـه مردم منتقل کرد. این تجربه در سـال ۱۳۹۶ خـودش را در ابعاد وسـیع‌تری و به شـکل آشـکارتری نشـان داد. بنابراین هر جامعه انسانی سـعی می‌کند خودش را با شـرایط تطبیق بدهد و به‌سرعت از گذشته عبور کند و نگاه به آینده داشته باشد. هرچند متأسفانه برخی از نخبگان ما همیشه در گذشـته محصور هسـتند و کمتر نـگاه به آینده دارند؛ اما واقعیت این اسـت که سال ۱۳۹۲ موجب احیای فضای عمومی ایران نیز شد؛ اما بعد از ۱۳۹۶ این مسـیر معکوس شـده و معتقد هستم باید یک تحرک و تحول دیگری را در جامعه سازمان داد که جامعه نسبت به آینده امیدوار شود.

من فکر می‌کنم دولت و مجلس منبعث از کنش اصلاح‌طلبان وضعیتشان این‌طوری است که یک ماشین دست‌چندم خریدند با انواع و اقسام مشکلات. مردم هم همین‌طوری فکر کردند و در همین چارچوب رضایت دادند و به یک ماشین دست‌چندم رأی دادند. حالا قرار نیست که دولت و مجلس کارهای شق‌القمر کنند، اما باید در همین حد هم مسئولیت‌پذیری داشته باشند و نمی‌توانند همه‌چیز را تعلیق به ناکارآمدی و مشکلات دیگران کنند

اصولا تفاوتی بین حسـن روحانی ۱۳۹۲ و حسن روحانی ۱۳۹۶ وجود دارد؟

توجـه کنید کـه ما در ذهـن آدم‌ها نیسـتیم و نمی‌توانیم درباره انگیزه‌های آنان نیز کنکاش کنیم. آنچه برای ما مهم اسـت، عمل بیرونی افراد است. اگـر از زاویه عمـل بیرونی نگاه کنیـم، به‌طورقطع ایـن تفاوت‌ها را می‌بینیم. بیاییـد فراتر از افراد نگاه کنیم؛ چون افراد هم سـعی می‌کنند خودشان را در محیط شکل دهند و همیشه محدودیت‌هایی دارند و نباید فکر کرد آنها فعال مایشا هستند و می‌توانند هر کاری دل‌شـان می‌خواهد، انجام دهند. بنابراین به میزانی که ما خودمان را کنار می‌کشـیم و مسائل را مسـکوت می‌گذاریم، دیگران می‌آیند و جای ما را در فضای عمومی و رسـانه پـر می‌کنند و آن موقع مسـئولان، رؤسـای‌جمهور و وزرا هم در چارچوب جدیـد رفتار می‌کننـد. این افراد اصـولا نمی‌توانند خـارج از ایـن چارچوب‌هایی که ممکن اسـت ما دیگر در آن نقش نداشته باشیم، نقش ایفا کنند. در نتیجه به‌جای این سؤال بهتر است این را از خودمان بپرسیم که آیا ما همچنان همان افرادی هستیم که در سـال ۱۳۹۲ یا در سـال ۱۳۹۶ بودیم؟ آیا سعی کرده‌ایم خودمان را با شـرایط جدید تطبیق بدهیم و اثرگذاری داشـته باشـیم؟ معتقدم بیشتر از آنکه نگاه خـود را به سـاختارهای حکومتی و افراد آن معطوف کنیم -که این نگاه تا حدی هم لازم است- بایـد توجه‌مان را به خودمان معطوف کنیم که چرا متحول نمی‌شویم و رفتاری متناسب با شرایط جدید از خود نشـان نمی‌دهیم و سعی نمی‌کنیم فضایی را ایجاد کنیم که بر مسئولان اثرگذاری جدی داشته باشد.

آیا می‌تـوان گفت اگر تجربه پیروزی سـال ۱۳۹۲ نبود، انگیزه پیـروزی که منجر به حمایت قاطع مردم از فهرسـت امید در مجلس در سال ۱۳۹۶ شـد، به وجود نمی‌آمد؟ اصلا انگیزه‌های اصلی مـردم در حمایـت از فهرسـت امید در مجلس چه بود؟

برداشـت مـن از اتفاقـات انتخابـات ۱۳۹۴ و ۱۳۹۶ مقـداری متفـاوت از برداشـت‌های موجـود دیگـر اسـت. بنده هم مثل بسـیاری از مـردم، اکثـر افـراد لیسـت امید مجلس و شـورای شهر را نمی‌شـناختم که بـه آنها رأی دادم. حتـی در انتخابات ۱۳۹۲ و ۱۳۹۶ نیز علاقه‌ای شـخصی به آقـای روحانی نداشـتم که بخواهـم بـه او رأی بدهم. در واقـع دو عامـل دیگـر وجود داشـت که من به این اشخاص رأی دادم؛ اولیـن عامل همانی اسـت کـه در ذهن بسـیاری هست؛ یعنی طرف مقابل وارد نشود و کسی دیگر وارد شود که البتـه این انگیزه خیلی بدی به نظر نمی‌آید؛ هرچند از ایـن به بعد به نظرم ممکن اسـت جواب ندهد. عامـل دیگر و انگیـزه اصلی‌تر، اثبات خـودم بود؛ خودم به‌عنوان یک شـهروند و شـخصی عادی. به این معنی که ما می‌توانیم یک کاری انجام بدهیم و باید هم انجـام بدهیم. حتی اگر تصمیم می‌گرفتیم به طرف مقابل رأی بدهیم، این ما هسـتیم که باید تصمیـم بگیریـم چـه کاری بکنیم یـا نکنیم. فکر می‌کنم این وجه قضیـه فوق‌العاده اهمیت دارد و بعـد از ۱۳۸۸ فرصتی پیش آمده بـود که مردم یا حداقل بخشـی از مردم که به نظر می‌آمد محذوف هسـتند، خودشان را اثبات کنند و بگویند ما هستیم. من همان موقع گفتم که مـا با رأی خودمان، افراد انتخاب‌شده و حتی انتخاب‌نشـده را رنگ می‌زنیم؛ این‌طوری نیست که آنها مستقل از رأی و حضور ما می‌تواننـد کاری بکنند. بنابراین اگر از این زاویه نگاه کنیم، اکنـون نیز می‌توانیم این مسـیر و فرایند را با حضـور خودمان ادامه بدهیـم. در همه حوزه‌ها و عرصه‌ها می‌توانیـم با حضور خودمان کنشـگری داشته باشیم و افراد و سیاست‌مداران و مسئولان را به رنگ خودمان دربیاوریم.

تحریم‌ها، مناسـبات بین‌المللی و تشنج‌های اقتصادی جهانی در چندسال اخیر و دیگر عوامل بیرونـی تا چه حـد در وضعیت داخلی کشـور مؤثر اسـت و تا چه اندازه مسئولیت را از دوش مسئولان و دولتمردان برمی‌دارد؟

بـه نظر من هیچ‌کدام از اینها مسـئولیت کلی را از دوش مسـئولان برنمـی‌دارد، چراکـه تحریم‌ها غیرقابل‌پیش‌بینی نبوده اسـت. اول توضیح بدهم که حتی اگر تحریم‌ها نبود هم مشکلات ما کمابیش بود، اما شاید به این شدت نمی‌بود. پیش از تصویب برجام نیز سعی کرده بودم توضیح بدهم که برجام نیز مشـکلات ما را حـل نمی‌کند، اما یـک مانع را برمی‌دارد. مثلا انگار شما می‌خواهید یک خیابان را تا انتها مسابقه بدهید، اما یک دیوار در خیابان مانع اسـت. با برجام می‌توانید این دیـوار یا تحریم‌ها را بردارید، اما معنای آن نیست که ما با برداشتن دیوار حتما می‌توانیم تا انتهای خیابان برویم یا در مسابقه پیروز شویم. بنابراین تحریم‌ها به این شکل اثر دارد. آقای زنگنه در یک جلسـه صریح گفتند من از وقتی که آمده‌ام به‌عنوان وزیر نفت، ۱/۵ میلیون بشکه به فروش نفت کشور اضافه کردم، اما هیچ تحولی در اقتصاد و معیشـت مردم به وجود نیامد. خب چرا؟ حالا که دیگر تحریم هم نبود، اما چرا این مشـکلات سر جای خودش وجود داشت؟ به‌علاوه مسئولیت تحریم‌ها را هم نمی‌توانیم یکسره از دوش خودمان برداریم، چون وظیفه و مسـئولیت دولت این است که طوری رفتار کند که این اتفاق‌ها نیفتـد. این‌طوری نیسـت که دیگران فعال مایشـا هسـتند و هـر کاری خواسـتند بکننـد و دولت و حکومت ایران نتوانند کاری کنند. به طور مشـخص در قضیه تحریم‌ها، معتقد هستم که ایران با برجام تاکتیکی برخورد کرد و بخش مهمی از اینها تبعات تاکتیکی‌برخوردکـردن بـا برجام اسـت. حتی اگر ترامـپ هم نمی‌آمـد و کلینتون می‌آمـد، احتمال داشت با کمی تأخیر همین مسیر را می‌رفت و شاید بدتر هم می‌رفت و به طور یک‌جانبه از برجام بیرون نمی‌آمد و سـعی می‌کرد از طریق شـورای امنیت مسـئله را به وضعیت گذشـته برگردانـد. بنابراین هیچ‌کدام اینها دلیل بر رفع مسـئولیت نمی‌شود و البته این به این معنا نیسـت که اقدامات خصمانه ایالات متحده را نادیـده بگیریم. همچنان‌که به این معنا نیسـت که چشـممان را ببندیم و بگوییم هر اتفاقی دارد می‌افتد مسئولیتش با دیگران است.

امروز اگر بپذیریم شعارهای سیاست‌مداران در دو انتخابات محقق نشـده یـا عملا فراموش شـده اسـت، آیا برای ترمیم پیکـره اجتماعی می‌توان درخواسـت پاسـخ‌گویی داشت و در نهایت اینکه مشابه طرحی که در دوره اصلاحات مطرح شد، مطرح شود؟

در پاسـخ به این سـؤال نگاه من خیلی روشـن اسـت. در زمان آقـای خاتمی هم عنـوان «خروج از حاکمیـت» را گفتم، اما برخی خوششـان نیامد و تعبیر دیگری کردند و مـن هم چندین‌بار توضیح دادم. کسـی که آمده و در یک مسـئولیتی دارد کار می‌کند، باید مسئولیت‌پذیری داشته باشد. اگر بتواند کار کند خیلی روشـن کار می‌کند، اما اگر نمی‌تواند باید استعفا بدهد و برود کنار. این نتوانستن دو وجه دارد؛ یـا خودش نمی‌تواند و ناتوان اسـت یا اینکه ممکن اسـت دیگران نگذارنـد او کار کند. در هر دو صورت باید کنار برود.

او یـا باید بتوانـد دیگران را قانـع و همراه کند یا در نهایـت باید کنار برود و اسـتخوان لای زخم نباشـد چون نمی‌تواند ادامه پیدا کند. یادداشـتی نوشـتم به عنوان «اسـتخوان لای زخـم تا کی؟» که همه را عصبانی کرد همین اسـت که شـما که نمی‌توانیـد هم رئیس‌جمهـور باشـید، هم وزیر باشید و همه مسـئولیت را بیندازید گردن دیگران. خب بروید کنار، اینکه مشـکل خاصی ندارد. مگر بعضـی از وزرا می‌روند کنار به چه دلیلی می‌روند کنار؟ به این دلیل است که می‌گویند ما نمی‌توانیم با این شـرایط کار کنیم؛ مثلا وزیر ارشاد چند دلیل می‌آورد که من نمی‌توانم با این حد از دخالت‌های نهادهای غیرمسـئول کار کنم. حرفش هم درست است؛ می‌گوید من نمی‌توانم کار کنم با این شرایط و نمی‌توانم خودم را اسـیر این پست کنم و بمانم و مـدام بگویم دیگران نمی‌گذارنـد من کار کنم یا می‌توانم دیگران را خنثی کنـم یا نمی‌توانم. البته قضیه صفر و یک نیسـت، ولی حداقل‌هایی هست که نبایـد از آن کمتر را پذیرفـت. بنابراین معتقدم این یک رفتار کاملا اخلاقی و سیاسی درستی است که اگر کسـی نمی‌توانـد کاری انجـام بدهد برود کنـار، چون او برای انجام کار آمده اسـت، نه برای پرکردن یک صندلی خالـی یا تبدیل آن صندلی به یک تریبون شخصی.

ادامه از صفحه اول

فاکتور دوم برای سلامت تغذیه

مضاف بر اینکه با توجه به فاصله بین عدد رسمی که بـه عنوان خط فقـر اعلام شـده و حداقل حقوق تعریف‌شده در سیستم کنونی، نمی‌توان انتظار مداخله مؤثری در خصوص فاکتور اول یا همان بالابردن «قدرت خرید» نزد بخش عمده‌ای از اقشار جامعه داشت و به ناچار باید سراغ فاکتور دوم، یعنی سطح «آگاهی» مردم و بررسـی راه‌های مداخله حساب‌شده برای ارتقای آن رفت. وظیفه‌ای که مسـئول و قانون مشخصی هم به نام «شـورای‌عالی سلامت و امنیت غذا و تغذیه» دارد و بارها در فرصت‌های گوناگون به نقد عملکرد خنثی و نامعلوم آن در سال‌های گذشته پرداخته‌ام. ساختاری که با توجه به ترکیب جامع بین‌سـازمانی و توانمندی بالایی که برایش در نظر گرفته شده، می‌تواند در صورت فعال‌بـودن و جوابگوبودن در شـرایط کنونی بسـیار مثمرثمر و تأثیرگذار باشد که متأسفانه به دلایل گوناگون این‌گونه نیست. امنیت غذا و تغذیه نیز همان‌طور که در نام این شورا آمده است، جزء اصلی و از ارکان با اهمیت نیل به سلامت محسوب می‌شود.اما این نهاد همچنان در خواب خود غوطه‌ور اسـت. متأسفانه با ادامه روند کنونی و کاهش توان خرید، این مسـئله حادتر خواهد شد و مواد مضر غذایی مانند سوسیس و کالباس یا دل و جگر مرغ به اشتباه سهم عمده‌تری از تأمین پروتئین را در سـفره افراد به خود اختصـاص می‌دهند و نان ناسالمی هم که سال‌هاست بیشتر اقسام آن مشکلات عدیـده‌ای را با خـود به همـراه دارد، روزبه‌روز قدرت مخربش را در جایگاه قوت غالب مردم و به عنوان یکی از مسببان اصلی افزایش ابتلا به انواع بیماری‌ها بیشتر به رخ خواهد کشید. اینجاست که توجه به فاکتور دوم تنها راه چاره خواهد بود. صد درصد با آگاهی بیشـتر حتی می‌تـوان با صرف هزینه یکسـان، جایگزین‌های سـالمی مانند حبوبات، ماهی و تخم‌مرغ را به عنوان منابع پروتئینی مناسب در برنامه غذایی اقشار ضعیف‌تر به رویه‌ای کاربـردی تبدیل کرد یا بـا آموزش دقیق و اجرای دقیق قوانین محکم و بازدارنده، می‌شـود تهیه آرد کامل غنی‌شـده و طبخ نان را به مرحله‌ای رساند کـه علاوه بر حذف خطرات موجـود، مصرف آن را به یک فرصـت بدل کرد. اقدامات فراگیـر و کلانی از این دست تا زمانی که شورای‌عالی سلامت منفعل است، فقط از طریق مداخله تک‌تـک اعضای پانزده‌گانه آن، به‌ویژه آنهایی که نقش پررنگ‌تـری در زمینه آموزش دارند (وزارت بهداشـت اعم از سـازمان غذا و دارو یا سایر زیرمجموعه‌هایش، صداوسیما، آموزش‌وپرورش و...) و به‌میدان‌آمدن مدیران دلسـوز آنها میسر خواهد بود.به جای آموزش پخت فیله مینیون با سـس قارچ به شـیوه‌های مختلف در شبکه‌های صدا و سیما باید آگاهانه به سـمت تهیه برنامه‌های متنوع و انگیزشی برای کمک به سالم‌سـازی برنامه غذایـی افرادی که بودجه محدود دارند، با اسـتفاده از کارشناسـان خبره و کمک اسـتادان دانشـگاهی برویم یا مانند آنچه در کشـورهای توسـعه‌یافته مرسوم اسـت، با همکاری کارشناسان وزارت بهداشت و آموزش‌وپرورش اقدام به گنجاندن آموزش‌های کاربردی و گام‌به‌گام در مدارس کنیم. البته در مقیاس بسیار کوچک‌تر برخی نهادهای مردمـی (NGO) هـم در صورت پرهیـز از تفرق و با همگرایی بیشتر می‌توانند راهگشا باشند.

از اختلاس مالی تا اختلاس ادبی

... یک مدرس دانشـگاه این زمانه در شـرح ابیاتی از حافظ مطالبی را از کتاب «موسـیقی شـعر» ایشـان بی‌ذکر مأخذ به عنوان برداشـت‌های شخصی با مدّ و تشـدید نقل می‌کند که ۴۰ سال پیش عینا در آن کتاب ذکر شـده. آن بیت این است:چشمم از آینه‌داران خط و خالش گشت/ لبم از بوسه‌ربایان بر و دوشش باد

تمامی آنچه در آن برنامه بدون ذکر مأخذ گفته شد مطلبی است که استاد شفیعی‌کدکنی در بحثی با عنوان «دلالت موسـیقایی کلمات» مطرح کرده و موشکافانه توضیح داده است که: «اگر در این بیت حافظ تأمل کنیم، نظام آوایی این دو مصراع کاملا متفاوت است. مجموعه اصوات مصراع اول، هنگام قرائت، سـبب می‌شوند که دهان گوینده کاملا باز بماند. هر کدام از کلمات «چشم»، «آینـه‌داران»، «خط»، «خالش» و «گشـت» به گونه‌ای ادا می‌شـوند که دهان گوینده بـه تمامی باز می‌ماند و این بازماندن دهـان علاوه‌بر اینکه حیرت گوینده را القا می‌کند، خود به لحاظ صوتی تصویر چشـمی است به گستردگی آینه‌ای وسـیع، ولی در مصراع دوم برعکس تمـام کلمات، چه به لحاظ مصوت‌هـا و چه به لحاظ صامت‌ها، حالتی دارند که دهان کاملا بسـته اسـت و لب‌ها روی لب‌ها و این نیسـت مگر حالت بوسیدن» و سپس می‌افزاید: «شـاید احمقانه‌ترین سخن این باشد که بگوییم حافظ به این نکته‌هـا آگاهانه پرداخته. اما از سـوی دیگر این حقیقت را نمی‌توان منکر شد که در شاهکارهای ادب جهان، ناخودآگاه چنین مواردی وجود دارد». این سـخنان را که مدرس دانشگاهِ این زمانه به حساب خود گذاشته بود، طوری ادا می‌کرد که شگفتی مصاحبه‌کننده را برانگیخته بـود، ولی مصاحبه‌کننده نمی‌دانست زمانی در همین رسانه همگانی شخصیتی فاضل ماننـد دکتـر ضیاءالدین سـجادی برنامه‌های ادبی و حتی گفتار و شـیوه تکلم گویندگان را به عنوان وظیفه اداری با چنان دقت و وسواسـی زیر نظر داشت کـه گاه به تذکر کتبی منجر می‌شـد و این در ایامی بود کـه در راهروهای رادیو چهره‌هایی مانند جلال همایی، بدیع‌الزمـان فروزانفـر، محسـن هشـترودی، محیط طباطبایی، لطفعلـی صورتگر، محمـد معین، مجتبا مینوی، رضازاده شـفق، بهرام فره‌وشی، سعید نفیسی و امثال اینان رفت‌وآمد داشـتند که خود خلاق معانی بودند و با اختلاس و انتحال هیچ میانه‌ای نداشتند.

۱. گلستان، باب اول، حکایت ۳۲.